

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 7, Autumn 2020, 275-291
Doi: 10.30465/crts.2020.5575

Virtue Ethics in an Anthropological Account
A Review of
The Subject of Virtue: An Anthropology of Ethics and Freedom

Parisa Goudarzi*

Mohsen Shabani**

Abstract

Moral anthropology is a newfound field in interdisciplinary studies in moral philosophy and anthropology. ‘*The Subject of Virtue: An Anthropology of Ethics and Freedom*’ by James Laidlaw is one of the most effective books ever in this area. The author tries to approximate the boundaries of anthropology and moral philosophy. He uses notions and theories from both fields, and it makes the book to be more than a mere anthropological study. For instance, he draws the notions of virtue and freedom from moral philosophy and anthropology, respectively. As a result, the book could be regarded as a successful interdisciplinary study, which benefits from both disciplines and at the same time contributed to them methodologically. To do so, he uses philosophical resources to support anthropological researches. Laidlaw also wants to facilitate new resources in the field of moral anthropology and puts some figures like Foucault, MacIntyre, and Williams together to improve the discussion of moral anthropology.

Keywords: Moral Anthropology, James Laidlaw, Virtue, Freedom, Responsibility.

* Ph.D. in Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, the Iranian Council for Reviewing Books and Texts on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, goudarzi.p19@gmail.com

** PhD Student of Ethics, Executive Director of Department of Anthropology, the Iranian Council for Reviewing Books and Texts on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author), Mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

Date received: 2020-04-04, Date of acceptance: 2020-08-25

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

فضیلت‌گرایی در تقریری انسان‌شناختی

مروری بر کتاب

The Subject of Virtue: An Anthropology of Ethics and Freedom

فاعل فضیلت؛ انسان‌شناسی اخلاق و آزادی

پریسا گودرزی*

محسن شعبانی**

چکیده

انسان‌شناسی اخلاق یکی از رشته‌های نوظهور در مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی است. کتاب *فاعل فضیلت؛ انسان‌شناسی اخلاق و آزادی*، نوشته جیمز لیدلاو، یکی از تأثیرگذارترین آثار نوشته‌شده در این حوزه است. نویسنده در این اثر کوشیده است مرزهای انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق را به یک‌دیگر نزدیک کند. بهره‌گیری مؤلف از مفاهیم و نظریه‌های مختلف در هر دو رشته موجب شده است این کتاب فراتر از یک مطالعه انسان‌شناسانه صرف قرار بگیرد. برای نمونه، وی فضیلت را از فلسفه اخلاق و آزادی را از مطالعات انسان‌شناسانه وام گرفته است. از این‌رو، می‌توان این کتاب را نمونه موفقی از یک مطالعه میان‌رشته‌ای قلمداد کرد که علاوه بر بهره‌گیری از منابع هر دو رشته از نظر روش شناختی نیز به هر دو حوزه ادای سهم کرده است. او برای این منظور از منابع موجود در رشته فلسفه اخلاق بهره می‌جوید تا به تقویت پژوهش‌های انسان‌شناختی

* دکترای عرفان اسلامی، عضو گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، goudarzi.p19@gmail.com

** دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دبیر گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، Mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴

کمک کند. هم‌چنین، وی بنا دارد زمینه تولید منابع علمی بیش‌تری در زمینه انسان‌شناسی اخلاق را ایجاد کند و حتی برای تکمیل گفت‌وگوی انسان‌شناسی اخلاق، برخی متفکران از جمله میشل فوکو، مکی‌تایر، و برنارد ویلیامز را در کنار یک‌دیگر قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی اخلاق، فضیلت، جیمز لیدلاو، آزادی، مسئولیت‌پذیری.

۱. مقدمه

انسان‌شناسی اخلاق در چند دهه اخیر رشد سریع و فزاینده‌ای در جهان داشته است. از دهه ۱۹۹۰، مجموعه مباحث مرتبط با این رشته آغاز شد. اگرچه رشته انسان‌شناسی اخلاق جدید است، مطالعه در باب ابعاد اخلاقی زندگی انسانی نیست. لیدلاو دلیل این امر را این می‌داند که ملاحظات اخلاقی به همه حیطه‌های زندگی انسانی نفوذ می‌کند (Laidlaw 2014: 2). از این رو، به‌باور لیدلاو، انسان‌شناسی اخلاق برای این‌که کام‌یاب باشد، باید بر مطالعه تجربی، تطبیقی، و قوم‌نگارانه آن دسته از ابعاد رفتار انسانی تمرکز یابد که تاکنون در تحلیل اجتماعی عمدتاً مغفول مانده است (ibid.).

انسان‌شناس‌ها عمدتاً تمایل ندارند با اجزای اخلاقی یک فرهنگ در سطح فردی درگیر شوند؛ زیرا هدف آن‌ها تمرکز بر روابط اجتماعی و مفاهیم اخلاقی است. به‌عبارت‌دیگر، تمایل عمده آنان مطالعه روابط اجتماعی است و نه روابط فردی. اما فیلسوفان اخلاق روی سطح فردی کار می‌کنند و توجه‌شان بیش‌تر معطوف به انگیزه‌ها، داوریه‌ها، استدلال‌ها، شهودها، و اعمال است. این امر همان فاصله‌ای است که میان فیلسوفان اخلاق و انسان‌شناسان وجود دارد. لیدلاو در این کتاب قصد دارد این فاصله را به حداقل برساند. این فاصله یک فاصله عمدتاً مربوط تمایلات پژوهشی و نیز روش‌های پژوهشی است.

لیدلاو با کار روی این فاصله‌ها نشان داده است که فلسفه اخلاقی که به‌وسیله انسان‌شناسی تقویت شده باشد چه‌قدر می‌تواند مفیدتر باشد یا یک انسان‌شناسی که به‌وسیله فلسفه اخلاق تقویت شده چه‌اندازه قابل‌اعتمادتر است. لیدلاو برای انجام‌دادن این کار از چهارچوب‌های موجود در هر دو رشته بهره می‌جوید.

جست‌وجو در میان منابع علمی در حوزه انسان‌شناسی و اخلاق به زبان فارسی ما را به این نتیجه می‌رساند که حوزه انسان‌شناسی اخلاق در فضای علمی و دانشگاهی ایران چندان موردتوجه قرار نگرفته است. نگارندگان امیدوارند مطالعه و ترجمه این اثر و آثار مشابه در زمینه انسان‌شناسی اخلاق بتواند به غنای بیش‌تر منابع علمی دانشگاهی در رشته‌های مرتبط کمک کند.

۲. معرفی و توصیف کتاب

۱.۲ درباره مؤلف

پرفسور جیمز لیدلاو در حال حاضر رئیس گروه انسان‌شناسی دانشگاه کمبریج و عضو کالج کینگ است. عمده آثار لیدلاو در حوزه انسان‌شناسی دین و انسان‌شناسی شناختی قرار می‌گیرد. علاقه منطقه‌ای وی آسیای شرقی و جنوبی یعنی هندوستان، بوتان، مغولستان مرکزی، و تایوان است. نخستین پژوهش قوم‌نگارانه وی بر روی آیین‌های جین صورت گرفت که در سال ۱۹۹۴ به چاپ رسید. او در این اثر و چند پژوهش دیگر درباب آیین جین به دین، اخلاق، و زندگی اجتماعی آنان پرداخته است. اثر حاضر آخرین کتاب منتشر شده اوست.

برخی کتاب‌های وی عبارت‌اند از:

- دین، انسان‌شناسی، و علوم شناختی؛^۱
- آیین و حافظه: به سوی یک انسان‌شناسی دین تطبیقی؛^۲
- آثار ضروری ادموند لیچ (۲ جلد)؛^۳
- ثروت و چشم‌پوشی: دین، اقتصاد، و جامعه در میان پیروان آیین جین؛^۴
- آیین‌های کهن‌الگویی.^۵

از وی هم‌چنین قریب به چهل عنوان مقاله پژوهشی به چاپ رسیده است. او علاوه بر نگارش آثار پژوهشی به انجام برخی همکاری‌های پژوهشی پرداخته است و در حال حاضر به انجام چند پروژه پژوهشی با دانشجویان دوره دکتری دانشگاه کمبریج مشغول است.

ایده نگارش این کتاب از سمیناری که با عنوان «اخلاق در مواجهه با فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی» در دانشگاه کمبریج برگزار شده نشئت گرفته است.

۲.۲ درباره کتاب

کتاب *The Subject of Virtue; An Anthropology of Ethics and Freedom*، نوشته جیمز لیدلاو (James Laidlaw)، در سال ۲۰۱۴ در انتشارات دانشگاه کمبریج به چاپ رسیده است. ترجمه عنوان فارسی کتاب را باید فاعل فضیلت؛ انسان‌شناسی اخلاق و آزادی نوشت. موضوع این کتاب، چنان‌که از عنوان فرعی آن پیداست، انسان‌شناسی اخلاق است و در ۲۵۸ صفحه به

بررسی این موضوع پرداخته است. لیدلاو مطالب این کتاب را در شش فصل ارائه کرده است. این فصول به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. فراسوی علم و عدم آزادی؛

۲. اخلاق فضیلت: فلسفه در وضعیتی انسان‌شناختی؛

۳. تبارشناسی فوکو و کار شناخته‌نشده آزادی؛

۴. «پرسش آزادی» در انسان‌شناسی؛

۵. مهم‌انگاشتن مسئولیت‌پذیری

۶. آدم‌خوار بی‌میل!

فصل اول کتاب به‌نوعی مقدمه نویسنده بر کتاب است. در این فصل لیدلاو به مطرح کردن سؤالات کلیدی و مطالب کلی می‌پردازد. او این فصل را با این پرسش آغاز می‌کند که جایگاه اخلاق در زندگی انسانی چیست؟ (Laidlaw 2014: 1). این پرسش را شاید بتوان مهم‌ترین بنیادی‌ترین پرسش در حوزه انسان‌شناسی اخلاق دانست. البته این پرسش هم‌چنان که لیدلاو نیز بدان واقف است مسئله مشترک فیلسوفان و انسان‌شناسان است. پرسش از این‌که «چگونه باید زیست؟»، «زندگی خوب چیست؟»، و «چگونه انسانی باید بود؟».

در نگاه مؤلف، هر رفتار انسانی یک بعد اخلاقی دارد و ما در پس هر عملی به درستی و نادرستی آن می‌اندیشیم. این بعد از زندگی انسانی بخش جدایی‌ناپذیر در مطالعات انسان‌شناختی است، اما اکنون پرسش این است که انسان‌شناسان در این بخش از مطالعات خود چه چیزی را از فیلسوفان می‌آموزند؟ مطالعات فلسفی در باب اخلاق چه کمکی به تحقیقات انسان‌شناسی می‌کند؟ به عبارت دیگر، تفکر فلسفی در باب اخلاق چگونه باید مورد تحلیل انسان‌شناسانه قرار گیرد؟ و این‌که برای این کار چه نوع گفت‌وگویی باید میان فیلسوفان و انسان‌شناسان در بگیرد؟ (ibid.).

لیدلاو انتظار خود مطالعات انسان‌شناسانه در باب اخلاق را با مقایسه آن با موضوع جنسیت ترسیم می‌کند. مطالعات انسان‌شناسانه در باب جنسیت به تدریج با پیوند با علوم و فنون مختلف به بلوغ رسید و اکنون «انسان‌شناسی زن»، «انسان‌شناسی فمینیستی»، «انسان‌شناسی جنسیت»، و... باید از نتایج رشد این رشته باشد. لیدلاو انتظار دارد چنین توجهی به موضوع اخلاق صورت گیرد؛ زیرا در زندگی اجتماعی کنونی، اخلاق بعد سطحی، حاشیه‌ای، خیالی یا جعلی زندگی دانسته می‌شود؛ حال آن‌که اخلاق بخش مهمی از

زندگی انسانی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و انسان‌ها اخلاق را بسیاری از ملاحظات و رفتارهای خود دخالت می‌دهند. لیدلاو تذکر می‌دهد که فراگیربودن اخلاق در زندگی انسانی به معنای آن نیست که انتظارات انسان‌ها از کنش اخلاقی برآورده شده است. درواقع، انسان‌شناسی اخلاق با این ادعای ارزش‌گذارانه سروکار ندارد که انسان‌ها خوب هستند، بلکه به این ادعای توصیفی می‌پردازد که آن‌ها ارزش‌گذارانه‌اند (ibid.: 3).

از دیدگاه لیدلاو، مطالعات انسان‌شناسانه درباب اخلاق با چهار ضعف عمده مواجه بوده است که پروژه انسان‌شناسی اخلاق برای موفقیت خود باید بر این چهار مورد غلبه کند. مشکل نخست تصورکردن مفهوم «اجتماعی» یا «اجتماع» به‌مثابه یک موجود عینی است که «فرد» بخش تشکیل‌دهنده آن است. براساس این نگاه جامعه ذاتاً اخلاقی است، درحالی‌که فرد فقط در فضیلت همکاری‌اش با جامعه اخلاقی است. لیدلاو مشکل دوم را سراب نسبی‌گرایی می‌داند که مانعی در تحقق انسان‌شناسی اخلاق است. مشکل سوم از نظر او این است که رشد انسان‌شناسی اخلاق با طیف وسیعی از انسان‌شناسان منع شده است. چهارمین و آخرین مشکل موجود گرایش به رابطه بسیار سطحی میان انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق است. لیدلاو تلاش می‌کند در این کتاب از این چهار مشکل عبور کند.

فصل دوم و سوم کتاب این مسئله را موردبررسی قرار می‌دهد که انسان‌شناسی چه کمکی می‌تواند از مکتب فلسفه تحلیلی معاصر بگیرد که اخلاق فضیلت نام دارد و نیز از پروژه نیچه درزمینه تبارشناسی اخلاق که در آثار میشل فوکو یافت می‌شود.

فصل دوم کتاب با بررسی ارتباط میان اخلاق فضیلت با انسان‌شناسی آغاز می‌شود. لیدلاو می‌کوشد قرائت فضیلت‌گرایان اخلاقی از فضیلت‌های اخلاقی را به‌مثابه برخی کیفیت‌های منش از قبیل شجاعت، سخاوت، و... توصیف کند. لیدلاو معتقد است توصیف فضیلت‌گرایان از فضیلت‌ها، که به‌نوعی ترکیبی از واقعیت و ارزش است، مشابه توصیف قوم‌نگارانه است (ibid.: 47). از همین رو، طبیعی است که فضیلت‌گرایان اخلاقی بر این عقیده باشند که فلسفه مستلزم یک بعد تبیین اجتماعی است.

لیدلاو در این فصل از پروژه فکری مکینتایر، فیلسوف اخلاق معاصر، نام می‌برد و معتقد است ارتباط وسیعی میان فعالیت‌های انسان‌شناسان اخلاق و دیدگاه‌های مکینتایر در اخلاق فضیلت وجود دارد (ibid.: 48). لیدلاو می‌کوشد با بهره‌گیری از پروژه مکینتایر مبنای گفت‌وگوی میان انسان‌شناسی و اخلاق فضیلت را توضیح دهد و روشن سازد که چرا آثار او برای انسان‌شناسان می‌تواند جذاب باشد.

نخستین گام مؤلف برای انجام‌دادن این کار در ادامه این فصل معرفی سه مکتب اخلاقی وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی و مقایسه آن‌ها با فضیلت‌گرایی است. در بیان لیدلاو، شباهت این دو مکتب در مقایسه با فضیلت‌گرایی این است که هر دو به دنبال این هستند که چند اصل کلی و جهان‌شمول را مبنا قرار دهند تا در موقعیت‌های خاص راه‌نمای عمل افراد قرار گیرند. از نظر وی، فضیلت‌گرایی که در سنت فلسفی ویتگنشتاینی رشد کرد واکنشی بود به این دو پروژه (ibid.). یکی از نکات مهم درباره فضیلت‌گرایی این است که تمرکزش بر سرشت فاعل اخلاقی است و از این رو بر رشد منش، تعلیم، و تربیت است (ibid.: 50). با توجه به این که رشد منش در سیاق روابط و نهادهای اجتماعی رخ می‌دهد، فلسفه اخلاق را به مثابه امری تجربی، تاریخی، و تطبیقی در نظر می‌گیرد. از این رو، فضیلت‌گرایان اخلاقی قرائت‌هایی از «خود مدرن» (modern self) ارائه داده‌اند و غفلت از بررسی روند رشد شخصیت در فلسفه اخلاق را با تکیه بر فلسفه یونان باستان، به ویژه فلسفه ارسطو، اصلاح کرده‌اند (ibid.). نگاه تاریخی مکتب‌تأثیر تحت‌تأثیر این دیدگاه اوست که سنت را در شکل‌دهی به هویت اخلاقی فرد دارای اهمیت بسیار می‌داند. در واقع، سنت زمینه شکل‌گیری رشد اخلاق در فرد است که در اجتماع صورت می‌پذیرد.

فصل سوم این کتاب به بسط نظریه تبارشناسی فوکویی می‌پردازد. محتوای این فصل در راستای اثبات ادعای محوری این کتاب است که عبارت بود از این که مهم‌ترین چالش انسان‌شناسی اخلاق توسعه منابع مفهومی است؛ برای این منظور که انسان‌شناسان را قادر سازد به آزادی و با آزادی بیندیشند (ibid.: 92). لیدلاو در این فصل بنا دارد با استفاده از آثار میشل فوکو به جست‌وجوی چنین منابعی بپردازد. از نظر او، آثار اخیر میشل فوکو می‌تواند نقطه شروعی برای اندیشیدن به برخی پرسش‌های عمومی دیگر درباره ابعاد اخلاقی زندگی باشد؛ پرسش‌هایی از قبیل این که «چه چیزی یک فاعل اخلاقی را تشکیل می‌دهد؟»، «یک فاعل اخلاقی از طریق چه نوع ارتباطات اجتماعی شکل می‌گیرد؟»، «آیا ما می‌توانیم جنبه‌های مختلفی از زندگی اخلاقی را تمییز دهیم؟»، «جایگاه تفکر در زندگی اخلاقی چیست؟»، و «محدودیت‌های زندگی اخلاقی چیست؟» (ibid.).

بر اساس ادعای نویسنده، فوکو، آن‌چنان که در این مقاله طرح شده است، با تصویر رایجی که انسان‌شناسان عموماً از وی کشیده‌اند متفاوت است. او در بررسی آثار فوکو در این فصل از میان آثار وی بیش‌تر بر کتاب تاریخ جنسیت تأکید می‌کند. لیدلاو می‌کوشد با مرور دیدگاه فوکو درباره مفهوم جنسیت نگاه تاریخی وی به این موضوع را تبیین کند. او به تحلیل مفهوم فرضیه سرکوب‌گر در رابطه با جنسیت در اروپای قرن نوزدهم اشاره

می‌کند و سپس توضیح می‌دهد که فوکو در این اثر و پس‌از آن چگونه به مخالفت با مارکسیست‌ها و جامعه‌شناسان می‌پردازد (ibid.: 95-96). ادامه بررسی لیدلاو در این فصل عمدتاً به بررسی مسئله جنسیت، سوژه‌محوری، و آزادی به‌ویژه در یونان باستان مربوط می‌شود. در این فصل، تبیین رابطه لذت و آزادی در آتن مشتمل بر بررسی دیدگاه‌های فیلسوفان یونان باستان در این زمینه می‌شود.

لیدلاو در فصل چهارم و پنجم به دنبال بنای چیزی است که ما را قادر می‌سازد از اخلاق فضیلت و تبارشناسی فوکویی بیاموزیم تا انسان‌شناسی معطوف به زندگی اخلاقی را جای‌گزین دانش عدم آزادی کنیم. فصل چهارم که هدفش بررسی پرسش آزادی در انسان‌شناسی است با این پرسش آغاز می‌کند که انسان‌شناسان اخیراً چه منابع مفهومی را گسترش داده‌اند که ما را قادر کند آزادی را بعدی از تحلیل انسان‌شناسی قرار دهیم و کدامیک از این منابع مورد نیاز ماست؟ او برای پاسخ به این سؤال به کتاب چارلز هیرشکیند (Carles Hirschkind) و صبا محمود درباره اصلاح‌گرایی اسلامی در مصر مراجعه می‌کند. برای این منظور و با به‌ویدعت گرفتن تحلیل‌های این دو متفکر، لیدلاو به بررسی تعاریف و تلقی‌های مختلف از مفهوم آزادی و خودآینی می‌پردازد. آزادی لیبرال نخستین برداشت از آزادی است که مورد مطالعه لیدلاو قرار می‌گیرد و سپس مفاهیمی از قبیل «خودآینی به‌مثابه استقلال»، «خودآینی به‌مثابه خودپایداری»، و «آزادی به‌مثابه خودانگیختگی».

فصل پنجم این کتاب به بررسی مفهوم مسئولیت‌پذیری می‌پردازد. مؤلف در ابتدای این فصل به این مسئله اشاره می‌کند که یکی از دلایلی که انسان‌شناسان به مطالعه در زمینه اخلاق تردید داشته‌اند این است که گمان می‌کنند برای این کار باید به‌جای روابط اجتماعی به سطح فردی توجه کنند (ibid.: 179). از مهم‌ترین این موارد عبارت است از منش، آزادی، و مسئولیت‌پذیری. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مفهوم منش در فصل دوم و مفهوم آزادی در فصل سوم و چهارم مورد بررسی وی قرار گرفت.

لیدلاو برای بررسی مفهوم مسئولیت‌پذیری به‌درستی پیش از هر چیز به سراغ مفهوم عاملیت می‌رود. در یک تلقی عمومی عاملیت یکی از مقومات مسئولیت‌پذیری است. برخی متفکران عقیده دارند برای این که یک رفتار مصداق عمل باشد و از این رو موضوع مسئولیت واقع شود، باید عاملیت وجود داشته باشد. بنابراین، اگر عاملیت وجود نداشته باشد، مسئولیت در بین نخواهد بود.

لیدلاو معتقد است مفهوم مسئولیت‌پذیری، در مقایسه با مفهوم آزادی، به میزان کم‌تری مورد توجه انسان‌شناسان قرار گرفته است (ibid.: 180). او از دو نوع تعبیر از عاملیت در

مطالعات انسان‌شناسی در دهه‌های اخیر نام می‌برد، اما هیچ‌یک از این دو نوع رویکرد را برای مطالعه خودبسنده نمی‌داند. نخستین تلقی از عاملیت که تمرکز لیدلاو بیش‌تر بدان معطوف است «نظریه عمل» (practice theory) است که عاملیت را در ارتباطات اجتماعی جست‌وجو می‌کند. این تلقی از نظر لیدلاو چندان موردقبول نیست و حتی با درک عرفی از مفهوم عاملیت تطابق ندارد (ibid.: 186). مؤلف در ادامه به «خودگرایی اخلاقی» (ethical selfhood) در آثار برنارد ویلیامز می‌پردازد. او در این فصل ایده مسئولیت مطلق را به پرسش می‌کشد. برای این منظور، هم‌چون روش او در فصل‌های پیشین به طرح دیدگاه‌های دینی، به‌ویژه اسلامی، مسیحی، و هندویی در باب مسئولیت می‌پردازد.

مؤلف در فصل پایانی کتاب، که در واقع نتیجه‌گیری آن است، می‌کوشد درون‌مایه کلی کتاب را به‌نحو آشکارتری ترسیم کند. برای این منظور، او می‌کوشد مسئولیت‌پذیری در آثار ویلیامز را با اندیشه مکینتایر پیوند دهد. از نظر او، مدل تطبیقی ویلیامز می‌تواند انسان‌شناسی اخلاق را قادر سازد تا به موضوع خود به‌نحو جدی‌تری بپردازد تا خود دارای این قابلیت باشد که به‌تنهایی نوعی تمرین اخلاقی باشد (ibid.: 213). لیدلاو ریسمان‌های فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی را به‌هم نزدیک‌تر می‌کند. در نگاه او، انسان‌شناسی اخلاق به‌عنوان یک رشته مستقل از روش‌های قوم‌نگارانه خود برخوردار است. این امر که فاعل اخلاقی دارای ارزش‌ها و الزامات خود است چیزی است که از سوی انسان‌شناسان و فیلسوفان اخلاق موردتأیید قرار می‌گیرد (Theixos 2014).

۳. تحلیل و ارزیابی محتوایی

اثر حاضر کتابی در حوزه انسان‌شناسی اخلاق است. برخی پژوهش‌گران این حوزه معتقدند هنوز نمی‌توان از انسان‌شناسی اخلاق نام برد و این رشته در آغاز راه خود قرار دارد (Fassin 2012: 5). انسان‌شناسی اخلاق را باید حوزه‌ای میان‌رشته‌ای، بین انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق، دانست. لیدلاو در این کتاب می‌کوشد نشان دهد دستاوردهای علوم اجتماعی خصوصاً انسان‌شناسی برای تفکر درباره اخلاق در سطح فردی تا چه اندازه مفید است. در واقع، هدف علوم اجتماعی یک‌پارچگی اصطلاحات و معانی، تعالی تحلیل داده‌های تجربی، و هم‌چنین شمول‌بخشی به ابعاد قوم‌نگارانه و مقایسه تحلیل اجتماعی است که به هر سه این هدف‌ها دست یافته است. بنابراین، ابزارهای انسان‌شناس می‌توانند با فراهم‌ساختن راهی برای ایجاد یک نظریه اخلاقی که از دقت علمی بالایی برخوردار

باشند مورد استفاده قرار می‌گیرد تا ابعاد اخلاقی رفتار و تفکر بشری را روشن سازد. لیدلاو این تنش‌هایی را که برنارد ویلیامز نیز در کتاب *شرم و ضرورت* برای حل آن‌ها تلاش کرده است مورد پژوهش قرار می‌دهد که عبارت‌اند از این‌که چگونه در محیط عقلانی‌ای که در آن به سر می‌بریم دربارهٔ مسئولیت اخلاقی سخن بگوییم؟ یا این‌که مسئولیت شخصی و اخلاقی از چه چیزهایی تشکیل شده است؟

فرضیهٔ لیدلاو این است که اگر مفاهیم اخلاقی نظیر آزادی، خودآیینی، مسئولیت‌پذیری، و منش بتوانند از طریق تحلیل انسان‌شناختی سازمان‌دهی و تحلیل شوند، آن‌گاه فیلسوفان اخلاقی که هدفشان مقرون‌ساختن کار خود با جنبه‌های روان‌شناختی و اجتماعی تصمیم‌گیری اخلاقی است منابع بیشتری از آن‌چه فکر می‌کنند دارا هستند.

پروژهٔ لیدلاو این است که توضیح دهد چگونه منابع موجود در انسان‌شناسی می‌توانند رویکرد فلسفی به اخلاق را تقویت کنند و در نتیجه این رشته را گسترده و بهینه سازند. لیدلاو کارش را با مرور کلی رویکردهای انسان‌شناختی به اخلاق اجتماعی آغاز می‌کند و نه با بررسی این‌که چگونه بسیاری از قوم‌نگاری‌های مهم انسان‌شناختی به لحاظ تاریخی به مفاهیم اخلاقی بسیار علاقه‌مند بوده‌اند.

نسل‌های متعددی از قوم‌نگارها بخش‌های مهمی در مورد نگرش‌های اخلاقی رایج مردم و فرایندهای اجتماعی و نیز محدودیت‌هایی در سخن گفتن دربارهٔ مفاهیم اخلاقی انسانی در درون محدودهٔ نمونه‌های فرهنگی داشتند. آن‌چه در همهٔ چنین قوم‌نگاری‌هایی آشکار بود، بینش قوم‌نگاران دربارهٔ ظرفیت آدمی برای تأمل در باب شهودهای اخلاقی و نیز باور به عدم قطعیت این‌که ساختارهای فرهنگی مفاهیم را صورت‌بندی می‌کنند. به تعبیر یکی از نویسندگان، سراب نسبیست که در مطالعات انسان‌شناختی رایج است چنگال خود را از علوم اجتماعی در دهه‌های اخیر برداشته است (Theixos 2014).

فیلسوفان اخلاق در تحلیل مفاهیم آزادی، مسئولیت‌پذیری از منابع و نظریه‌های انسان‌شناختی بهره‌نگرفته‌اند. هرچند اخیراً توجه به انسان‌شناسی اخلاقی بیش‌تر شده است. نسبیست انسان‌شناختی در فلسفهٔ اخلاق با تنش مواجه شده است. فیلسوفان اخلاق بر دشواری تعریف و مقوله‌بندی مسئولیت، عاملیت، و آزادی فردی به‌ویژه در واکنش به متفکران باستان که چنین حساسیتی نداشتند تأکید بسیار دارند. لیدلاو در فصل اول به معرفی مفهوم نظر - عمل عاملیت می‌پردازد و در فصل چهارم و در نتیجه‌گیری کتاب دوباره به آن رو می‌کند تا نشان دهد که چگونه بحث‌های اخلاقی در مورد کنش‌ها و واکنش‌ها در جامعهٔ عامل که حاوی ارزش‌های اجتماعی اوست شکل می‌گیرند.

نخستین پژوهش‌های لیدلاو در مورد چهارچوب‌های متفاوت فلسفه اخلاق معطوف به اخلاق ارزش هستند و آن را به‌عنوان یک رشته توصیف می‌کند. او توصیف زیبایی از ظهور دوباره اخلاق ارسطویی ارائه می‌دهد که به‌وسیله آنسکوم تفسیر شده و سپس از سوی فیلسوفان معاصر اخلاق فضیلت مانند السدیر مکیتایر اخذ شده است. به‌نظر می‌رسد لیدلاو خودش از محدودیت‌هایی آگاه است که نسبی‌گرایی اخلاقی مکیتایر می‌تواند داشته باشد. از همین رو، به‌سمت تحلیل مفهومی فوکو از آزادی، قدرت، ذهنیت، و دیگر ابعاد اخلاقی می‌رود.

در یک تحلیل کلی، جماعت‌گرایی موردنظر مکیتایر و برخی فضیلت‌گرایان اخلاقی معاصر چیزی است که لیدلاو را به‌سمت دیدگاه فوکو و دیگر جامعه‌شناسان می‌کشاند که از ایده عدم پیروی از ساختارهای بیرون از سوژه دفاع می‌کنند. نگرش فوکو درخصوص اخلاق، که او را از این حیث دربرابر کانت قرار می‌دهد، مبتنی بر عدم پذیرش قواعد جهان‌شمول و دائمی است. او مخالف هنجارمندی به‌صورت نهادمند است. درعوض، او معتقد است اخلاق باید توسط خود افراد و خود مردم ساخته شود.

از این رو به‌نظر می‌رسد، برای لیدلاو نسبی‌انگاری فرهنگی امری مشترک و مطلوب در هر دو سوی این مطالعه است.^۶ در این جا، روشن می‌شود که عنوان کتاب که اشاره به فاعل فضیلت و بررسی انسان‌شناسی فضیلت و عدم آزادی است از چه ذهنیتی نشئت می‌گیرد. درحقیقت، فضیلت در این کاربرد می‌تواند هم‌سو با آزادی فاعل اخلاقی باشد.

یکی دیگر از وجوه اشتراک مکیتایر و فوکو را باید در نقد مبانی لیبرالیسم دانست. مکیتایر از جمله فیلسوفانی است که مبانی لیبرالیسم را به‌نقد می‌کشد (عابدی ۱۳۸۵) و با همه انواع لیبرالیسم مخالف است. از نظر او، اخلاقیات لیبرالیسم اگرچه ادعای جهانی و همگانی بودن دارد، اخلاقیات یک گروه اجتماعی خاص است که در زندگی و تاریخ آن گروه خاص شکل گرفته است. مکیتایر لیبرالیسم را نشئت گرفته از روشن‌گری می‌داند. از نگاه او، زوال اخلاق در جهان غرب و آغاز رویکرد سوپزکتیو به اخلاق به عصر روشن‌گری بازمی‌گردد (مکیتایر ۱۳۹۰: ۷۶-۹۹).

نکته اشتراک مهم دیگر فوکو و مکیتایر را باید در اهمیتی دانست که این دو فیلسوف به نقش جامعه در تعیین هویت انسان و نیز نقش تاریخ و جامعه در زندگی اخلاقی می‌دهند. مکیتایر جماعت‌گراست و معتقد است بدون توجه به تاریخ، فرهنگ، و جامعه نمی‌توان به فهم درستی از فضیلت دست یافت (محیطی ۱۳۹۳). از این رو، فهم اخلاق و پژوهش درباب اخلاق متوقف بر تاریخ است. مکیتایر معتقد است فضایل اخلاقی خارج از جامعه پرورش

نمی‌یابند. از این رو، جامعه مطلوب باید زمینه شکوفایی فضایل اخلاقی را به وجود آورد. در واقع، یکی از سویه‌های نقد مکتب‌تایر و فوکو به لیبرالیسم به مسئله نسبت فرد و جامعه برمی‌گردد. به خلاف نگاه لیبرالیستی که فرد را دارای اصالت می‌داند و خود انسانی را فارغ از هر فرهنگ و اجتماعی واحد می‌داند، نگاه گروه مقابل - که فوکو و مکتب‌تایر از آن دسته‌اند - فرد را مقید به سنت و فرهنگ می‌داند. در این نگاه، خود انسانی از یک جامعه تا جامعه دیگر تفاوت دارد.

آنچه در یک نگاه کلی از دیدگاه فوکو یافت می‌شود که می‌تواند برای لیدلاو در بررسی اندیشه مکتب‌تایر جالب توجه باشد مرجعیت‌زدایی اخلاقی است. مشی کثرت‌گرایانه فوکو او را به طرد مرجعیت اخلاقی می‌کشاند (بناهان و دیگران ۱۳۹۱: ۱۴۰). دیدگاه مکتب‌تایر نیز به دلیل نگاه جماعت‌گرایانه‌ای که دارد می‌تواند با این تلقی مرجعیت‌زدایی اخلاقی هم‌خوانی داشته باشد.

به نظر می‌رسد، مجموع این عناصر مشترک میان مکتب‌تایر و فوکو این دو را برای لیدلاو به پایه‌های مطالعه میان‌رشته‌ای خود تبدیل کرده است. در واقع، دو رویکرد مختلف در دو رشته مختلف؛ یکی مکتب‌تایر در فلسفه اخلاق و دیگری فوکو در انسان‌شناسی. برای لیدلاو، این همان جایی است که می‌توان پل میان فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی را بنا کرد تا انسان‌شناسی اخلاق قوت یابد.

در این جا ذکر این نکته نیز قابل توجه است که برخی دیگر از پژوهش‌گران حوزه انسان‌شناسی اخلاق نیز توجه بسیار ویژه‌ای به آثار میشل فوکو، به ویژه کتاب تاریخ جنسیت، دارند. برای نمونه، جیمز فابیون (James Faubion) در کتاب *انسان‌شناسی اخلاق* که سه سال قبل از چاپ این کتاب در همین انتشارات (انتشارات دانشگاه کمبریج) به چاپ رسیده توجه فراوانی به فوکو معطوف داشته است (Faubion 2011: 3-5). با وجود این، نباید از دیگر رویکردها به انسان‌شناسی اخلاق که تحت‌تأثیر کسانی چون دورکهایم، وبر، تامپسون، و... هستند غفلت کرد که هر یک تلقی نسبتاً متفاوتی از اخلاق داشته‌اند.

۴. ارزیابی صوری اثر

این اثر در ۲۵۸ صفحه تنظیم شده است. بر روی جلد طرحی انتزاعی و در پشت جلد معرفی مختصری از کتاب، نویسنده، و نیز توصیف چند چهره سرشناس از کتاب دیده می‌شود. از نظر حروف‌چینی و رعایت اصول نگارشی و ویرایشی، کتاب حاضر، که

انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ کرده است، از استاندارد بسیار بالایی برخوردار است. زبان نویسنده نه بسیار پیچیده و دیرباب است و نه بسیار ساده و روان. در سراسر اثر ارجاعات فراوانی به طیف وسیعی از آثار مختلف در حوزه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و فلسفه دیده می‌شود که فهرست کامل آن‌ها در ۲۹ صفحه در انتهای کتاب گنجانده شده است. هم‌چنین در انتهای کتاب، نمایه نام‌ها و اصطلاحات دیده می‌شود که از دیگر امتیازهای آن به‌شمار می‌آید.

۵. ارزیابی نهایی

در یک جمع‌بندی نهایی، باید این اثر را اثر موفقی ارزیابی کرد. از نقاط قوت این کتاب انسجام بسیار بالای مطالب و نظم منطقی فصول است. مؤلف در ابتدای کتاب و در آغاز هر فصل به روشنی اهداف خود از نگارش آن را بیان می‌کند. علاوه‌براین، در اکثر موارد ادعای خود را به‌تصریح اعلام می‌کند و عموماً نشان می‌دهد که برای اثبات آن ادعا چه مسیری را به چه روشی طی خواهد کرد. این امر سبب می‌شود که خواننده علاوه‌بر فهم دقیق موضع نویسنده به‌نحو آسان‌تری به نقد وی بپردازد.

آن‌چه می‌تواند نقطه تمایز این اثر با آثار مشابه در این زمینه باشد این‌که مؤلف آن به‌معنای دقیق کلمه یک اثر میان‌رشته‌ای خلق کرده است. لیدلاو در موارد متعددی، چنان‌چه پیش‌تر اشاره شد، به این خلأ پژوهشی اشاره می‌کند که منابع علمی در حوزه انسان‌شناسی اخلاق شناسایی و تولید نشده‌اند. کار لیدلاو در این زمینه از چند جهت قابل توجه است.

۱. تولید یک منبع علمی معتبر در زمینه انسان‌شناسی اخلاق؛

۲. شناسایی تعداد زیادی از آثار که در مطالعات انسان‌شناسی اخلاق می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند؛

۳. بهره‌گیری انسان‌شناسانه از آثار معتبر حوزه فلسفه اخلاق.

از این میان، به‌نظر می‌رسد مورد سوم از اهمیت بیش‌تری برخوردار باشد. علت این اهمیت در این امر نهفته است که می‌تواند دریچه‌های متعددی به‌روی انسان‌شناسان بگشاید. درواقع، در صورتی که انسان‌شناسان بتوانند روش‌شناسی بهره‌گیری آثار فلسفی در حوزه اخلاق را بیاموزند، می‌توانند از آثار متعدد و ارزش‌مندی که فیلسوفان اخلاق نگاشته‌اند بهره ببرند و دایره منابع پژوهشی خود را به‌نحو چشم‌گیری افزایش دهند. لیدلاو به ما نشان می‌دهد که یک انسان‌شناس باید چه انتظاری از یک متن فلسفی داشته باشد یا،

به عبارت دیگر، چگونه باید از یک متن فلسفی دربارهٔ اخلاق بهره‌گیری انسان‌شناسانه داشت. در واقع، این کتاب یک نمونهٔ عالی از چنین روشی است.

در مجموع، چنان‌چه برخی تحلیل‌گران بدان اشاره کرده‌اند، لیدلاو در این کتاب به خوبی توانسته است انسان‌شناسی و فلسفهٔ اخلاق را به یک‌دیگر نزدیک کند. وی در این کار از یک سو منابع متعددی از هر دو رشته را مورد بررسی قرار داده است و از سوی دیگر از نظر روش‌شناختی ترکیبی از اشارات قوم‌شناسانه و تحلیل‌های فلسفی را در کتاب خود عرضه کند. در مجموع، می‌توان گفت نویسنده توانسته است به خوبی به هر دو رشتهٔ انسان‌شناسی و فلسفهٔ اخلاق ادای دین کند.

این اثر با برخورداری از امتیازات ذکر شده می‌تواند به‌عنوان یک کتاب دانشگاهی مورداستفادهٔ دانشجویان رشته‌های انسان‌شناسی و فلسفهٔ اخلاق در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری قرار گیرد. این کتاب تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده است. اخیراً کتاب *انسان‌شناسی/اخلاق*، نوشتهٔ دکتر حمید ابوطالبی^۷، به زبان فارسی تألیف و منتشر شده است و ظاهراً تنها کتاب فارسی در این زمینه است. باین‌حال، کتاب یادشده از حیث محتوا و روش شباهت چندانی با اثر لیدلاو ندارد. اثر ابوطالبی یک قوم‌نگاری دربارهٔ پدیداری اخلاق از منظری انسان‌شناسانه است و در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است که اخلاق چرا و چگونه برای بشر به وجود آمد و چگونه در حوزهٔ انسانی تطور و تحول یافت؟ محتوای آن کتاب در چهار بخش سامان‌دهی شده که طی آن نسبت اقوام ابتدایی و اخلاق، مبانی اندیشه و اخلاق آریایی، مبانی اندیشه و اخلاق یونانی، و مبانی اندیشه و اخلاق عربی به تفصیل مورد واکاوی قرار گرفته و شرحی از هر یک از این فرهنگ‌ها در نسبت با نظریهٔ اخلاق ارائه شده است. اما اثر لیدلاو پژوهشی بنیادین و تحلیلی در باب امکان تحقق یک انسان‌شناسی اخلاق است. اثر ابوطالبی، به‌رغم کاوش‌های وسیع انسان‌شناختی، از تحلیل‌های نظری در باب چیستی انسان‌شناسی اخلاق تهی است، در حالی که اثر لیدلاو عمدتاً به همین مسئله پرداخته است. از این‌رو، به نظر می‌رسد ترجمهٔ آن به زبان فارسی می‌تواند مفید ارزیابی شود.

۶. نتیجه‌گیری

انسان‌شناسی اخلاق یک زمینهٔ جدید و روبه‌رشد در مطالعات انسان‌شناسی و فلسفهٔ اخلاق است. کتاب *فاعل فضیلت* کتابی در حوزهٔ انسان‌شناسی اخلاق است. جیمز لیدلاو در این کتاب از چند منظر به این موضوع پرداخته است. او از یک نظر برخی از مفاهیم بنیادین در

فلسفه اخلاق را از منظری انسان‌شناسانه مورد بررسی قرار داده است. برخی از این مفاهیم عبارت‌اند از فضیلت، منش، آزادی، و مسئولیت‌پذیری. او از سوی دیگر خلاصه‌ای از دیدگاه‌های انسان‌شناسان درباره اخلاق را به صورت تاریخی عرضه کرده است و با این کار خواننده را از این واقعیت آگاه می‌سازد که بسیاری از انسان‌شناسان به مسئله اخلاق علاقه‌مند بوده و در مطالعات خود بدان پرداخته‌اند. لیدلاو در این کتاب، هم‌چنین، نسبت انسان‌شناسی با گرایش‌های مختلف فلسفی به اخلاق را مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌کوشد پیوند میان این دو رشته را با بنانهادن پل‌های جدید در جایی که مرزهای این دو رشته نزدیک‌تر می‌شوند برقرار سازد.

به نظر می‌رسد پلی که لیدلاو در این کتاب میان انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق ایجاد کرده بر دو نقطه اتکا دارد. نقطه اول اتکای این پل فضیلت است که در حوزه فلسفه اخلاق از اهمیت بالایی برخوردار است، و نقطه دیگر آزادی است که در مطالعات انسان‌شناسانه موضوعیت محوری دارد. لیدلاو به درستی تشخیص داده است که فضیلت‌گرایی اخلاقی در مقایسه با دو مکتب اخلاقی دیگر، یعنی وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی، هم‌خوانی بیش‌تری با مطالعات انسان‌شناسانه دارد. لیدلاو برای تکمیل گفت‌وگوی انسان‌شناسی اخلاق برخی متفکران از جمله میشل فوکو، مکینتایر، و برنارد ویلیامز را بر روی این پل تازه تأسیس به دیدار هم می‌کشاند.

اثر ارزش‌مند لیدلاو، که تاکنون به فارسی ترجمه نشده است، به دلیل نوآوری در روش و برخورداری از تحلیل‌های منسجم می‌تواند به عنوان یک منبع علمی برای دانشجویان رشته‌های انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. 2007 (ed.): Religion, Anthropology, and Cognitive Science, Harvey Whitehouse and James Laidlaw (eds.), Durham NC: Caroline Academic Press.
2. 2004 (ed.): Ritual and Memory: Toward a Comparative Anthropology of Religion, Harvey Whitehouse and James. Laidlaw (ed.), Walnut Creek CA: AltaMira.
3. 2000 (ed.): The Essential Edmund Leach; I: Anthropology and Society, vol. I, Stephen Hugh-Jones and James Laidlaw (ed.), London: Yale University Press; 2000 (ed.): The Essential Edmund Leach, vol. II: Culture and Human Nature, Stephen Hugh-Jones and James Laidlaw (eds.), London: Yale University Press.

فضیلت‌گرایی در تقریری انسان‌شناختی ... (پریسا گودرزی و محسن شعبانی) ۲۹۱

4. 1995: *Riches and Renunciation: Religion, Economy, and Society among the Jains*, Oxford: Clarendon Press.

5. 1994: *The Archetypal Actions of Ritual: A Theory of Ritual Illustrated by the Jain Rite of Worship*, By Caroline Humphrey and James Laidlaw, Oxford: Clarendon Press.

۶. البته مکیتایر خود را از اتهام نسبی‌گرایی مبرا می‌داند.

۷. ابوطالبی ۱۳۹۲.

کتاب‌نامه

ابوطالبی، حمید (۱۳۹۲)، *انسان‌شناسی اخلاق، از مجموعه فلسفه اخلاق اجتماعی*، تهران: کویر.
بناهان، مریم و دیگران (۱۳۹۱)، «تیینی از مبانی نظری اندیشه مرجعیت‌زدایی اخلاقی پساساختارگرا و نقد آن»، *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی*، س ۲۰، ش ۱۵.

عابدی‌رنانی، علی (۱۳۸۵)، «رویکرد انتقادی مکیتایر به لیبرالیسم»، *فصل‌نامه علوم سیاسی*، ش ۳۴.
محیطی اردکان، حسن (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی اندیشه اخلاقی مکیتایر و پینکافس»، *معرفت*، ش ۲۱۰.
مکیتایر، السدیر (۱۳۹۰)، *در پی فضیلت، تحقیقی در نظریه اخلاقی*، ترجمه حمید شه‌ریاری و محمدعلی شمالی، تهران: سمت.

Fassin, Didier (2012), *A Companion to Moral Anthropology*, New York: Wiley-Blackwell.

Faubion, James D. (2014), *An Anthropology of Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Laidlaw, James (2002), "For an Anthropology of Ethics and Freedom", *Journal of the Royal Anthropological Institute*, vol. 8, no. 2.

Laidlaw, James (2014), *The Subject of Virtue: An Anthropology of Ethics and Freedom*, Cambridge: Cambridge University Press.

Mattingly, C. (2012), "Two Virtue Ethics and the Anthropology of Morality", *Anthropological Theory*, vol. 12, no. 2.

Theixos, H. (2014), "The Subject of Virtue: An Anthropology of Ethics and Freedom by James Laidlaw", (review), *Modernism / Modernity*, vol. 21, no. 2, Johns Hopkins University Press, Retrieved April 16, 2019, from Project MUSE database.